

حکومت کوتاه حضرت علي عليه السلام (35 - 40 هـ) شاهد سه جنگ داخلي بزرگ، تعرضات مخالفان در سرحدات و بروز شکاف هاي اجتماعي و ناآرامي هاي گسترده در سطح امپراتوري توسعه یافته اسلامي بود که سرانجام به شهادت آن حضرت منجر گردید. بدون تردید فهم تحولات این عصر نیازمند استخدام ابزارهاي نظري - تحلیلي لازم مي باشد. نوشتار حاضر در صدد است تا پس از تحلیل ویژگی هاي کلي این عصر و تحولات پس از عصر رسالت، چارچوب نظري تلفیقي براي تحلیل اوضاع و تحولات سياسي - اجتماعي این عصر ارائه کرد. چارچوب نظري تلفیقي فوق را از یک سو نظریه اقتدار کاریزماتیک و فرایند عادي سازي Routinization آن و از سوي دیگر، نظریه شکاف هاي اجتماعي Social Cleavages تشکیل مي دهد.

نظریه اقتدار سياسي کاریزماتیک به ویژگی اقتدار پیامبر اسلام صلي الله عليه وآله بر مي گردد که خود در فرایند تشکیل و گسترش دولت اسلامي مدینه عليه اقتدار سنتي پاتریمونالیستی عرب شکل گرفته و حداقل آن را در عصر حضور پیامبر اسلام صلي الله عليه وآله به کنار زده و بر آن مسلط گردید. بدون تردید الگوی اقتدار سنتي عرب پیش از اسلام در طول این عصر کاملاً از بین نرفته و در لایه هاي زیرین در حالت انتظار براي بازخیزی مجدد قرار گرفت. با رحلت پیامبر اسلام و تشکیل سقیفه بني ساعده نخستین نموده‌هاي بازگشت اقتدار عصر جاهلي در ترکیب با برخی از مؤلفه هاي اقتدار اسلامي ظاهر گشت. فرایند عادي سازي اقتدار کاریزماتیک پیامبر، آغاز گر عصري بود که در تعامل الگوی اقتدار اسلامي با الگوی اقتدار سنتي عرب، نیروها و جریانات سياسي جدیدی ایجاد گردید که نمود آن را مي توان در شکل گیری سه شاخه عمده اسلامي تسنن، تشیع و خوارج مشاهده کرد. حمید دباشي از جمله کسانی است که با استخدام الگوی وبري به چنین استنتاجي دست یازیده است (1) پیش از وي نیز و برایان ترنر (3) و دیگران از رهیافت وبري براي تحلیل ماهیت اقتدار نبوي و تحولات پس از آن استفاده کرده اند. با این حال بداعت کار دباشي در پیگیری فرایند عادي سازي کاریزما، و نشان دادن ظهور شاخه هاي سه گانه مهم اسلامي در تعامل دو الگوی اقتدار اسلامي و سنتي عرب و تلاش برخی عناصر سنتي عرب پیش از اسلام براي ظهور مجدد در عرصه جامعه پس از پیامبر مي باشد. هر چند نقطه ثقل چارچوب نظري اثر دباشي رهیافت وبري است و تا حدودي مي تواند تحولات سياسي صدر اسلام را تا ظهور بني امیه توضیح دهد، اما به نظر مي رسد چارچوب نظري وي نیازمند یک چارچوب نظري مکمل است تا چنین تحلیلي را کاملاً توضیح داده و پویا کند. فرایند عادي سازي اقتدار کاریزماتیک مستلزم بروز بدیل هاي خاصي براي اقتدار کاریزماتیک مي باشد که ماکس وبرخود در اقتصاد و جامعه بدان اشاره کرده است؛ (4) اما بدون تردید تعیین یافتن هر کدام از این بدیل ها هرگز در خلا اجتماعي شکل نگرفته و طبعاً محصول تاثیر عوامل اجتماعي موجود خواهد بود؛ از این رو به نظر مي رسد، براي فهم چگونگی تعیین هر کدام از این بدیل ها و به ویژه توضیح چگونگی ظهور سه شاخه عمده اسلامي مذکور - چنان که دباشي در صدد توضیح آن است - ناگزیر از استخدام نظریه شکاف هاي اجتماعي خواهیم بود.

به بیان دیگر نوشتار حاضر در صدد است براي فهم تحولات صدر اسلام در کل و بحران هاي عصر حکومت علوي عليه السلام به طور خاص، بین جامعه شناسي تفهيمي وبري که در آن بیشتر بر کنشگر و پس ذهن او تاکید مي

شود و جامعه شناسي ساختار گرایانه که تحولات اجتماعي را محصول ساختارها و تحولات آنها مي داند، تلفيق کند. این رهیافت تلفیقي، نمودي از تجزیه عامل agent به [I] به عنوان کنشگر ارادي و [me] به عنوان کنشگري که خود محصول وضعیت اجتماعي خاصي است، مي باشد. چنین رهیافت نظري در جامعه شناسي را مي توان در مکتب رئالیست انتقادي يافت. (5)

براي تحليل جامعه شناسي بحران هاي حکومت حضرت علي، ابتدا لازم است با نگاهی کلان و ویژگی هاي کلي جامعه سنتي عرب و تحولات به وجود آمده در آن را بررسی کنیم.

ویژگی هاي کلي جامعه سنتي جزیره العرب

ویژگی کلي جامعه جزیره العرب پیش از اسلام، نظام قبیلگی و بدویت ساکنان آن است. زندگی در بادیه و بیابان نشینی رمز اصالت نژادي عرب محسوب مي گردید. به تعبیر هیتی آنچه اعراب جزیره العرب را متمایز و برجسته مي ساخت، « انزوای جغرافیایی آنها و یکنواختی پایدار زندگی بیابانی بود. اصالت نژادي عرب بادیه نشین نیز پاداش محیط منزوي و خشن جایی چون جزیره العرب مي باشد». (6) تعصبات قبیله اي شدید، جنگ هاي میان قبیله اي ناشی از آن، تاکید بر استقلال فردي عرب و علقه جمعی زندگی قبیله اي همگی را مي توان محصول زندگی بادیه اي دانست. در چنین جامعه اي اولویت نخست پیوند اجتماعي صرفا روابط خونی محسوب مي شد. گذار از زندگی کاملا بدوي جزیره العرب به زندگی شهر نشینی در برخی مناطق را مي باید نتیجه اقدامات قصي بن کلاب، جد اعلاي پیامبر اسلام صلي الله عليه وآله دانست که با ایجاد اصلاحاتي در جامعه جزیره العرب و پیوند دادن قبیله قریش زمینه ساز اشراف و تولیت قرشیان بر مکه گردید. تاسیس «دارالندوه»، کلید داری و تولیت کعبه، نسخ برخی سنت هاي جاهلي عرب چون خودکشی افتخاري بازرگان ورشکسته، از اقدامات مهم قصي بن کلاب به شمار مي رود. در جامعه قبیله اي، فرد تابع تصمیمات رئیسي بود که خود از طریق انتخاب شیوخ و بزرگان قبیله برگزیده مي شد. قصي با تاسیس دارالندوه آن را محل تجمع، تصمیم گیری و گردهمایی هاي قریش قرار داد. بدین جهات دارالندوه را مي توان نظام بوروکراتیک خاص آن زمان دانست که به حل و فصل امور مي پرداخت. در چنین شرایطي مي توان الگوی اقتدار سنتي پاتریمونیالي را صادق دانست. از سوي دیگر، قصي فرزند خویش را جانشین خود ساخت و این امر تداوم یافت. چنین انتخابي از سوي قصي بن کلاب حاکی از جدا شدن از سنت قبیله اي پیشین و ارائه سنت جدید جانشینی بود. هر چند بعدها بین بني هاشم، فرزندان عبدالمناف، و بني امیه، فرزندان عبدالشمس، بر سر جانشینی و تولیت کعبه اختلاف حاصل شد که آثار آن تا تحولات صدر اسلام و حتی بعدها قابل پیگیری است.

در نگاهی جامع تر شاخص کلي جامعه عصر ظهور اسلام را مي باید در دو بعد داخلي و خارجي مد نظر قرار داد: نخست، کشمکش براي کنترل سیاسي شبه جزیره عربستان توسط دولت هاي بیرون از آن؛ دوم، برخورد مداوم بین شهر و بیابان، یعنی میان گروه هاي تجاري شهری و قبایل چادر نشین. (7) تاثیر این عوامل از یک سو و همزمانی آن با اهمیت یابی راه هاي تجاري مکه و مدینه به دلیل فروپاشي و انحطاط دولت یمن در جنوب جزیره العرب (به دنبال شکسته شدن سد مارب و در نتیجه کساد رونق تجاري در آن منطقه)، همگی در افزایش اهمیت جزیره العرب و شکوفایی اقتصادي آن دخیل بودند.

ظهور شرایط جدید موجب پیدایش گروه هاي تجاري و اشرافي در جامعه قبیله اي عرب گردید و خود موجب تغییر و تحولاتي در بافت اجتماعي آن شد، در حالی که در محیط بیابان و زندگی قبیله اي فرد پایبند رسوم و سنت

هاي قبیله اي بود و پایگاه اجتماعی او با تولد در قبیله و رابطه خونی و وفاداری به مروت و عصبیت قبیله اي رقم می خورد، اقتصاد مکه فردگرایی و انگیزه موفقیت را برانگیخته بود؛ در حالی که اهمیت قطعی همبستگی قبیله اي و وفاداری به آن در محیط تند و خشن بیابان، اساس یک قانون اخلاقی بر جسته، و به تعبیر مونتگمری وات نوعی «انسان گرایی قبیله اي» بود، در مرکز بازرگانی جدید در مکه در زمان تولد حضرت محمد صلی الله علیه و آله مروت به عنوان یک نظام اخلاقی و همبستگی قبیله اي، دیگر از لحاظ اجتماعی تناسبی نداشت. قبیله که قبلاً واحد اصلی اجتماعی بود، جای خود را به طایفه که ابزار جدید کنترل اجتماعی بود داد؛ اما این نیز به تدریج جای خود را به روابط حامی - متبوع می سپرد که لزوماً بر پیوندهای خونی و خویشاوندی مبتنی نبود.

نتیجه همه تحولات جدید، شکسته شدن پیوندهای سنتی - قبیله اي عرب از یک سو، ظهور طبقه تجاری و اشراف مکه از سوی دیگر و در نهایت سستی اخلاق و ظهور زمینه های فساد، اجحاف و تبعیض در جامعه آن روز بود. صفات رذیله و ناهنجاری هایی که در قرآن و متون اسلامی در مورد عصر جاهلی یاد شده از ویژگی های این دوران است. برخی از این صفات، خاص زندگی بدوی و نافرهیختگی ناشی از آن است، مثل قتل و غارت، افتخار به حسب و نسب و تکاثر، و برخی دیگر، محصول تحولات جدید آن عصر، مثل میگساری، قمار، فحشا، تبعیض و دنیا طلبی.

بنابراین عصر گذار جامعه قبیله اي عرب موجب بروز دو نوع سبک زندگی در جامعه جزیره العرب گردید که در تحولات بعدی حایز اهمیت است. از سوی دیگر، این امر موجب تقسیم جامعه جزیره العرب به دو گروه اصلی شهرنشین و بادیه نشین گردید. تمرکز شهرنشینی را می توان در شهر مکه دانست که شاخص این امر محسوب می گردید. دیگر مردمان این سرزمین اغلب در بادیه زندگی می کردند که هنوز در آن سنت های قبیله اي حاکم و رایج بود. زندگی شهرنشینی با تجارت عجین گشته بود و کاروان های تجاری مکیان رونق بخش این منطقه گردیده بود. شهرنشینی مبتنی بر پایه های قبیله اي چون روابط نسبی و خونی، نوعی اقتدار سنتی پاتریمونیالستی را برای جزیره العرب، به ویژه در مناطق شهرنشینی، فراهم کرده بود. اشراف قریش با در دست گرفتن قدرت و رهبری جامعه به سبب داشتن منصب تولیت و کلید دار کعبه این الگوی اقتدار را اعمال می کردند. چنین الگویی در سطح قبیله اي بدوی در اقتدار شیخ و رئیس قبیله تبلور می یافت که قبیله را بر اساس پیوندهای خونی اداره می کرد.

ظهور اقتدار کاریز ماتیک پیامبر صلی الله علیه و آله

نافرهیختگی درونی زندگی بادیه اي و عدم رشد و شکوفایی فکری انسان بدوی، پایبندی و تعصب بر حلقه های خونی - نسبی، جنگ و غارت از یک سو و ظهور آسیب های اجتماعی ناشی از زندگی شهری و شیوع فساد و ظلم و ستم از سوی دیگر زمینه ساز و مستلزم ظهور مصلحانی در این جامعه بودند. ظهور پیامبر الهی اسلام پاسخ به مشکلات جامعه جزیره العرب محسوب می شود. اصلاح چنین جامعه اي مستلزم شکستن سنت های باطل عصر جاهلی و ارائه سنت های جدید الهی بود. براین اساس، ترنر مدعی است که «در پژوهش معاصر که درباره شرایط اقتصادی و فرهنگی قرن ششم میلادی مکه انجام شده است، شواهدی وجود دارند که مکه از نظر جامعه شناختی برای ظهور شخصیتی کاریزمایی و برای بیان اساسی تر درباره معنویت و مذهب، در مقایسه با آنچه که یا به وسیله انسانیت قبیله اي و یا به وسیله حنفا ارائه می شد، آماده تر بود». به هر حال، رسالت پیامبر اسلام سرآغاز نهضتی اصلاح گرانه و به دست مصلحی مبعوث و حامل وحی الهی بود که سنت های پیشین را کنار زد و

سنت هاي نو را بنا نهاد. چنين جاگاهي پيامبر را در منزلت رهبري کاريזما قرار مي داد که مي توانست بر اساس آن، سنت ها را جا به جا کند؛ اين بار جاگزين ساختن سنت هاي الهي به جاي سنت هاي جاهلي - قبيلگي. تعبيرهاي مختلفي از خصلت کاريزماتيك پيامبر در زبان عربي پيشنهاده شده است. مکدونالد واژه عربي «کرامت» را مترادف اسلامي کاريزماتيك دانسته است. برخي نيز به واژه «ولایت» و دباشي واژه «رسالت» را پيشنهاده کرده است.

به هر حال، مساله مهم اين است که اقتدار کاريزماتيك پيامبر چگونه اقتدار سنتي عرب را به چالش کشيد. ابتدا بايد توجه داشت که ويژگي هاي اقتدار کاريزماتيك پيامبرصلي الله عليه وآله بر ابعاد زير مبتني بود: 1. رهبري ديني جامعه اسلامي به عنوان حامل وحی الهي؛ 2. نفوذ معنوي و عاطفي پيامبر بر پيروان خویش؛ 3. فرماندهي نظامي؛ 4. رهبري تشکيلات سياسي - اجتماعي جامعه اسلامي. کار ويژه هاي اجتماعي اقتدار کاريزماتيك پيامبر را مي توان ابتدا حذف و رد ابتدائي جامعه بر صرف پيوندهاي خوني و نسبي دانست. پيامبر اسلام با بيان آموزه ديني «ان اکرمکم عندالله اتقيکم»، (8) ايمان ديني را مبناي منزلت اجتماعي و روابط اجتماعي دانست و در نتيجه تعصبات کور قبيله اي و نسبي را رد کرد. بر اين اساس تفاوت هاي قومي - قبيله اي که در عصر جاهلي اساس تمايز و امتياز بين اعراب بود، درهم کوبيده شد و به جاي آن برادري و اخوت اسلامي بين تمامي مسلمانان ترويج شد: «انما المؤمنون اخوة». (9)

کار ويژه ديگر، نفي امتيازات اشرافي و ترويج ايده برابري انسان ها جز در ايمان و تقوا بود. در حالي که کار ويژه نخست مستقيما عليه سنت هاي قبيله اي باديہ نشيني جهت گرفته بود، کارويژه اخير عليه امتيازات موهوم قبایل شهرنشين جهت دهی شده بود. بر اين اساس، ايده هاي برابري و برادري اسلامي توانان شاخص هاي اجتماعي جامعه سنتي عرب را، چه در زندگي بدوي بياباني و چه در زندگي شهري، فرو مي ريخت و به جاي آنها شاخص هاي جديد ايمان و تقرب به خداوند را مطرح مي کرد؛ همچنين شايسته سالاري در تعيين فرماندهان نظامي چون اسامه، به جاي شيخ سالاري سنتي عرب نشست. علاوه بر کارويژه هاي اجتماعي مهم اقتدار کاريزماتيك پيامبر، توجه به ابلاغ و تلاش براي اعمال و تثبيت شريعت الهي نيز در جامعه اسلامي به جاي سنت هاي جاهلي ضروري است. اين بعد به قوانين الهي درباره انسان و رد باورهاي خرافي جاهلي مربوط مي شود. از آن جا که شريعت الهي مبناي عمل فردي و اجتماعي جامعه اسلامي تلقي مي شد و خود آن چنان گسترده و فراخ بود تا تمامي نيازهاي فردي و اجتماعي جامعه اسلامي را تامين کند، طبيعي بود که اقتدار سياسي نيز کاملا متناسب و متلائم با آن باشد. به تعبير ديگر اقتدار کاريزماتيك پيامبرصلي الله عليه وآله از یک جهت سنت هاي جاهلي را از بين برد و از جهتي ديگر ارائه کننده سنت هاي الهي جديد بود. اما به رغم امکان و در واقع امر الهي در تداوم شريعت محمدي، اقتدار کاريزماتيك آن حضرت با رحلت ايشان به پايان رسيد و در فرايند جانشيني آن حضرت مساله ماهيت و ويژگي اقتدار دوباره مطرح گرديد.

فرايند عادي سازي اقتدار کاريزماتيك پيامبر و ظهور اختلافات ديني سياسي

همان طور که ماکس وبر متذکر شده است، اقتدار کاريزمائي ذاتا امري مقطعي و تحول پذير است و در نتيجه به يکي از دو نوع اقتدار سنتي يا قانوني تبديل مي شود:

سيادت کاريزمائي در شکل و حالت اصيل خود داراي سرشتي غير معمول است. اين سيادت عبارت است از

مناسبات اجتماعي شديدًا شخصي که به اعتبار و اثبات خصايص کاريزمايي بستگي دارد. (10)

و بر خود شش بديل مختلف براي کاريز ما مطرح کرده است.

آنچه در بحث ما حايّز اهميت است و ماهيت تحولات پس از پيامبر به طور کلي و عصر حکومت علوي را به طور خاص تبیین مي کند، توجه به چگونگي جانشيني آن حضرت است. بحث جانشيني آن حضرت در آغاز، مهم ترين اختلاف امت اسلامي، به تعبیر شهرستاني، پس از پيامبر بوده است. در اين جا دیدگاه هايي مختلف در قالب فرقه هاي مختلف اسلامي تبلور مي يابد؛ اما مساله ديگري نيز که اهميت دارد بررسي عوامل تعيين کننده اين بديل هاست. در مورد اسلامي حداقل سه بديل عمده براي اقتدار کاريزماتيک پيامبر مطرح شده است: اقتدار مبتني بر نظريه سياسي خلافت اهل تسنن؛ اقتدار مبتني بر نظريه امامت تشيع؛ اقتدار جامعه اسلامي مبتني بر نظريه خوارج.

اين بديل ها هر کدام محصول تلقي خاصي از ماهيت اقتدار اسلامي است که به نظر مي رسد در برخي موارد کاملاً متأثر از پايدگاه اجتماعي معتقدان آن مي باشد. همچنين توجه به عوامل تعيين کننده ديگر نيز لازم است. به نظر مي رسد يك عامل مهم و قابل توجه بازخيزي الگوهاي اقتدار سنتي عرب پيش از اسلامي در تلفيق با برخي از الگوهاي اسلامي است. بدون ترديد الگوي اقتدار سنتي عرب در دوره پيامبرصلي الله عليه وآله از بين نرفته بود و در لايه هاي زيرين به صورت پنهان نهفته باقي مانده بود. شايد بتوان نخستين و مهم ترين نمود بازگشت سنت هاي پيش از اسلامي را در سقيفه بني ساعده مشاهده کرد. با تجمع انصار اوس و خزرج و برخي از مهاجران در سقيفه اول، تجمع در سقيفه که سمبل تجمع سنتي عرب براي حل و فصل امور بود، جايزگزين تجمع در مسجد شد که نماد اسلامي همفکري و شورا و حل و فصل امور اجتماعي چون جهاد و... بود؛ ثانياً، در انتخاب خليفه به برتري هاي قومي قبيله اي خود استناد کردند که معيار و شاخص عصر جاهلي بود، به جاي استناد به ايمان و تقوا. ديگر نمودهاي بازگشت الگوهاي سنتي عرب عبارتند از: تداوم ادعاي برتري قریش بر ديگران، تداوم دشمني هاي قبيله اي، ادعاي برتري عرب بر عجم، انتخاب خليفه دوم توسط خليفه اول يا برگزاري شورا در خليفه سوم. عادي سازي اقتدار کاريزماتيک در معنای خاص خود، در جامعه سني و اکثريت مسلمانان مصداق پيدا کرد. ريشه چنين گرايشي را برخي در نهاد تجارت مکي جست وجو کرده اند. طبق اين دیدگاه « ضرورت هاي اقتصادي تشکيلات مسلمانان را به ويژه کساني را که با تجار مکه در ارتباط بودند، بر آن داشت تا نظام اجتماعي - سياسي با ثبات و عادي تري همساز با فعاليت هاي تجاري در پيش گیرند». (11) بر اين اساس، اقتدار متمرکز پيامبر به شماري از اجزاي مختلف تقسيم شد که هر طبقه اي يکي از اين حوزه ها را به خود اختصاص مي داد. بارزترين نمود آنها اختصاص اقتدار سياسي به خليفه، اقتدار قضايي به قضات و مسؤوليت هاي ديني به علما بود. در قرائت سني از اقتدار اسلامي، اقتدار کاريزماتيک پيامبر با تلفيقي از عناصر سنتي اقتدار جاهلي خود در صدد عادي شدن و به تعبیر ديگر سنتي شدن است. در چنين نمودي، کاريزما خود به سنت منحل مي گردد که و بر نيز پيش بيني کرده بود. محمل چنين انتقالي را مي بايد فرايند شهرنشيني و تجارت مکه دانست که در جست وجوي زندگي عادي و آرام براي پيگيري مجدد فعاليت خویش بود. در اين جا بود که زمينه بازگشت الگوهاي سنتي اقتدار عرب به تدريج فراهم مي گرديد. ويژگي ديگر اقتدار سنتي عرب که برخي بدان اشاره کرده اند، يعني ويژگي پسيني بودن نظريه خلافت يا به تعبیر ديگر تقدم امر واقع بر نظريه (12)، بدون شک بي ارتباط با چنين فرايندي نيست. فرايند عادي سازي تنها شامل نظريه خلافت نيست؛ اما چنين فرايندي در دیدگاه هاي ديگر ويژگي کاملاً متفاوتي به خود گرفت. الگوي منتخب اقتدار سياسي در دیدگاه شيعي را هرگز نمي توان مشمول اصطلاح «عادي سازي»

وبري قرار داد. طبق الگوي اقتدار سياسي شيعي، جانشين پيامبرصلي الله عليه وآله يا امام شيعي از سوي پيامبر و به فرمان الهي انتخاب شده و مانند پيامبر از ويژگي شخصي کاريزماتيک برخوردار است. عصمت و اعلميت امام دو شرط اصلي امام هستند که او را فراتر از انتخاب مردم قرار مي دهد. در اين الگو، کاريزما به جاي «عادي شدن»، «نهادينه شدن» است. برخي با توجه به ويژگي مقطعي و به تعبيري ساختار شکنانه اقتدار کاريزماتيک، تلاش براي «نهادينه شدن کاريزما» را در نظريه شيعي امري پارادوکسيکال گرفته و در نتيجه سعي کرده اند تاريخ پر تلاطم و پرفراز و نشيب و ناآرام شيعي را محصول چنين تناقض دروني اعلام کنند. (13)

به نظر مي رسد چنين استنتاجي بيشتر معلول عدم فهم منطق دروني نظريه امامت شيعي است تا تناقض دروني خود نظريه. از ديدگاه شيعي سعادت اين جهاني و آن جهاني انسان از طريق هدايت تشريعي و تحت رهبري هادي الهي تامين مي گردد، و چنين امري چه در عصر پيامبر و چه پس از او صادق است. برخي چون مونتگمري وات و ديگران سعي کرده اند تحليل جامعه شناختي ظهور شيعه و اعتقاد به ويژگي هاي خارق العاده در امامان شيعي را ناشي از تأثيرات سنت هاي ايراني فره ايزدي از يک سو و سنت هاي پادشاهي ظل الهي يمن از سوي ديگر معرفي کنند. (14) بر اين اساس، استدلال شده که رشد و نمو جريانات شيعي در اين مناطق متأثر از سنت هاي پيشين آنهاست.

چنين تحليل هاي جامعه شناختي صرف بر اساس تشابهات دروني پديده ها، اين چنين تعميمات نادرستي را نيز در بر دارد. منطق دروني اقتدار کاريزماتيک پيامبر اسلام خود قوي ترين دليل است که چنين ديدگايي منشا الهي دارد. بر اين اساس، پيش از تحليل جامعه شناختي، شناسايي زمينه هاي نزج و گسترش چنين ديدگايي پس از پيامبر ابتدائاً مي بايست با نگاهی کلامي الگوي اقتدار مورد نظر پيامبر را براي پس از خویش شناسايي کرد. از نگاه شيعي توصيه هاي پيامبر در مورد مامت حضرت علي چنين ويژگي دارند. مضافاً اين که همان طور که در مباحث فلسفه دين به خوبي مذاقه شده، گاهي مراد از منشا دين، منشا فاعلي به وجود آورنده آن است و گاهي منشا گرايش دينداران به آن و گاهي نيز مراد معقوليت اعتقاد به دين مي باشد. (15) بر اين اساس، به رغم گرايش ايرانيان يا مردم يمن به شيعه اين امر تنها حاكي از انگيزش دينداري آنهاست نه آن که شيعه محصول گرايش آنها باشد. توجه به چنين نکته اي حايز اهميت است که مونتگمري وات و ديگران کاملاً از آن غفلت کرده اند.

به هر حال، مقصود آن است که در تحولات اقتدار پس از پيامبر، يکي از الگوهاي اقتداري مطرح شده، تداوم اقتدار کاريزماتيک پيامبر و بقاي تمرکز آن در جانشين اوست. چنين گرايشي به رغم قلت طرفدارانش (نظير عمار ياسر، مقداد، ابوذر غفاري، سلمان و ابن عباس) در سه دهه نخست پس از پيامبر، بعدها شيوع بيشتري يافته و به عنوان شيعه علي معروف گرديدند.

واکنش ديگري که در قبال مساله جانشيني اقتدار کاريزماتيک پيامبر مطرح شده، تحولي است که به دهه چهارم هجري و پيدايش گروه خوارج مربوط مي شود که ارتباط وثيقي با بروز يکي از بحران هاي حکومت حضرت علي، يعني جنگ نهروان، دارد. از نگاه خوارج، اسلام و اقتدار کاريزماتيک با پيام آسماني خویش ندای برادري و برابري انسان ها را سر داده و سنت هاي قبيله اي عرب مبتني بر روابط خوني و سنت هاي باطلاي جاهلي را منسوخ ساخته بود؛ از اين رو آنها با تاکيد بر نوعي دموکراسي مساوات طلبانه دولت ستيز، از يک سو اقتدار سني را رد کردند و از سوي ديگر با تعميم اقتدار کاريزماتيک به کل جامعه، از هر قشر و قبيله اي که باشد، اقتدار متمرکز کاريزماتيک شيعي را نپذيرفتند.

نکته حايز اهميت درباره خوارج، پاگاه اجتماعي آنهاست. خوارج اوليه عمدتاً ازميان قبایل باديه نشين جزيره

العرب بودند که از یک سو از سنت های جاهلی عرب به ستوه آمده بودند و در نتیجه، پیام اسلام را مرهمی بر دردهای دیرین جامعه خویش یافته بودند، و از سوی دیگر، تبعیض ها و اقدامات سه خلیفه نخست، به ویژه خلیفه سوم، آنها را سرخورده کرده بود. همچنین به جهاتی فاقد قدرت تفکر و تمیز لازم برای تشخیص حق از باطل نیز بودند. بدون تردید رویارویی همزمان آنها در برابر علی علیه السلام و معاویه، محصول چنین سزاجتی بوده است.

مساله اقتدار کاریزماتیک پیامبر صلی الله علیه وآله و کنار زده شدن الگوی سنتی اقتدار جاهلی توسط پیامبر مساله حایز اهمیتی در تاریخ صدر اسلام بوده است. آغاز شدن فرایند «عادی سازی اقتدار کاریزماتیک» پس از رحلت آن حضرت نیز بی ارتباط با ماهیت اقتدار کاریزماتیک ایشان نبوده است. هر چند از نگاه شیعی تکلیف اقتدار اسلامی پس از پیامبر نیز به سبب برگزیدن شخصی کاریزما مشخص گشته بود؛ اما برخی نیروهای اجتماعی موجود تلاش کردند با آغاز فرایند «عادی سازی اقتدار کاریزماتیک» با احیای برخی سنت های جاهلی عرب، اقتدار دیگری را به منصف ظهور برسانند. چنین تلاشی با حاکم شدن مجدد تعصبات قبیله ای و اشرافی قریشی همراه گردید که نتایج تلخ آن را با فعال شدن شکاف های اجتماعی موجود جامعه جزیره العرب مشاهده می کنیم.

فعال شدن شکاف های اجتماعی در عصر حکومت علوی علیه السلام

طبق نظریه شکاف های اجتماعی، زندگی سیاسی هر جامعه ای به شیوه های گوناگون تحت تاثیر شکاف های اجتماعی خاص آن کشور و نحوه صورت بندی آن شکاف ها قرار می گیرد. از حیث تاثیر گذاری نیز این شکاف های اجتماعی به شکاف های فعال و غیرفعال تقسیم می شوند. همچنین شکاف های اجتماعی به شکاف های تاریخی، ساختاری و تصادفی نیز تقسیم می شوند. آنها همچنین به لحاظ موقعیت شان نسبت به یکدیگر می توانند به شکاف های متقاطع و متراکم و متوازی تقسیم شوند. جامعه نیز بر حسب شکاف های اجتماعی موجود در آن می تواند به جامعه تک شکافی، دو شکافی و چند شکافی تقسیم شود. (16) بدون تردید تطبیق نظریه شکاف های اجتماعی بر عصر حکومت علی و شناسایی شکاف های فعال شده مؤثر در زندگی سیاسی آن عصر، ما را برای فهم بهتر خصوصیات سیاسی - اجتماعی آن دوره یاری خواهد کرد.

در یک نگاه فکری می توان شکاف های موجود در آن عصر را به طریق زیر تقسیم بندی کرد:

1. شکاف قریشی - غیرقریشی: هر چند چنین شکافی در سقیفه به صورت جدی مطرح گردید؛ اما با استناد ابوبکر به حدیث «الائمة من قریش»، این امر تا چند قرن مسکوت و غیر فعال باقی ماند. شکاف بالقوه بین انصار و مهاجران نیز تابعی از همین شکاف بود و در نتیجه غیرفعال باقی ماند.

2. شکاف میان هاشمیان - امویان: هر چند ریشه های چنین شکافی به گذشته دور و نیاکان پیامبر اسلام بر می گشت و حتی برخی جنگ های عصر پیامبر نیز بر این شکاف بار شد؛ اما چنین شکافی با روی کار آمدن عثمان از بنی امیه و به کار گمارده شدن بنی امیه فعال گردید. تاثیر عینی آن جنگ صفین می تواند باشد.

3. شکاف میان اشراف شهرنشین - بادیه نشینان: تفکیک جامعه جزیره العرب به قبایل شهرنشین و بادیه نشین سال ها قبل صورت گرفته بود. گسترش فتوحات اسلامی نیز در عصر پس از پیامبر، می توانست به نحوی این شکاف را تشدید کند. در دوره پیامبر اسلام با ترویج برادری و برابری چنین شکافی عملاً غیرفعال شده بود. در دوره خلفای اول و دوم نیز چنین شکافی غیرفعال باقی ماند؛ مضافاً این که فتوحات اسلامی اذهان مردم را به خود

مشغول کرده بود و زمینه فعال شدن برای آن مهیا نبود. در عصر خلافت عثمان با تبعیض های خویشاوندی او عمده اعتراضات از بلاد عراق و قبایل موجود در آن علیه او شکل گرفت و در نتیجه زمینه فعال شدن آن تا حدودی فراهم گردید.

در نهایت نمود بارز و عینی آن را می توان در جنگ نهروان و اعتراض مردمان زاهد ولی ساده متعلق به قبایل بادیه نشین، به ویژه قبیله تمیم، مشاهده کرد. در این نبرد که بر سر فهم قرآن و سنت اسلامی شکل گرفت، بادیه نشینان عرب که پایگاه اجتماعی عمده خوارج بود، در جست و جوی برابری و برادری کامل، حکمیت را رد و بر حضرت علی شوریدند.

4. شکاف میان مؤمنان راستین - منافقین فرصت طلب: شکاف میان مؤمنان و منافقان را در عصر پیامبر نیز مشاهده می کنیم. آیات بسیاری در قرآن، به ویژه سوره منافقین، به معرفی چهره منافقان می پردازد؛ اما فراهم شدن ثروت و قدرت پس از پیامبر، زمینه رقابت و بلند پروازی برخی افراد را برانگیخت: برخی منافقان پیشین بودند و برخی با طمع به مال دنیوی و قدرت و یا حفظ اموال غیر مشروع خویش از راه راست منحرف و رویاروی حضرت علی قرار گرفتند. جنگ جمل را تا حدودی می توان نتیجه فعال شدن این شکاف دانست. رویارویی افرادی چون طلحه و زبیر و کمک مالی یعلی بن منیه ساز و برگ جنگ را با علی علیه السلام فراهم کرد. چنان که شیخ مفید در کتاب الجمل اشاره کرده است، (17) وجه جامع آنها را می توان خروج از ایمان واقعی دانست.

5. شکاف میان سنت های اسلامی - سنت های عصر جاهلی: چنین شکافی محصول باز خیزی و احیای مجدد برخی سنت های جاهلی غیر اسلامی پس از عصر پیامبر اسلام می باشد. چنین شکافی با برخی از شکاف های فوق تطابق می یابد. بروز چنین شکافی را می توان طبق نظریه دباشی درباره تعارض الگوی اقتدار کاریزماتیک پیامبر با الگوی دوباره احیا شده اقتدار سنتی عرب جاهلی توضیح داد. در مجموع چنین شکافی را می توان مؤکد شکاف های فوق نیز دانست.

الگوی ترکیبی شکاف های اجتماعی این عصر

مهم ترین شکاف های اجتماعی فعال عصر حضرت علی را می توان چهار شکاف اجتماعی اخیر دانست. به نظر می رسد در هر کدام از تحولات و وقایع سیاسی مهم حکومت حضرت علی، یک یا دو شکاف فوق عامل اصلی بوده است. با توجه به سه واقعه مهم حکومت آن حضرت: جنگ جمل، جنگ صفین و جنگ نهروان، نحوه ترکیب این شکاف ها را بررسی می کنیم.

1. جنگ جمل

این جنگ محصول رویارویی میان پایبندی به سنت های اصیل اسلامی و سنت های جاهلی احیا شده از یک سو و رویارویی میان مؤمنان راستین با منافقان و فرصت طلبان از سوی دیگر بود. خواسته های ناصحیح طلحه و زبیر از بیت المال مسلمانان، ترس افرادی که می ترسیدند حضرت علی اموال ناحق ایشان را باز پس بگیرند، عقده های دیرینه سوار جمل و دیگران همگی نمودهای نفاق و زیاده خواهی هستند و تأکید علی بر حق صرفاً بر کتاب و سنت پیامبر اکرم و پرهیز از سیره شیخین همگی مظهر ایمان اصیل و سنت ناب اسلامی است. الگوی شکاف اجتماعی فوق رامی توان به صورت زیر ترسیم کرد:

سنت الهی سنت جاهلی

ایمان اصیل نفاق و فرصت طلبی

هاشمی اموی

شهرنشینی بادیه نشینی

در واقعه جمل دو شکاف فعال ایمان اصیل - نفاق و فرصت طلبی و نیز شکاف سنت اسلامی - جاهلی به صورت متراکم کنار هم قرار گرفتند و شکاف هاشمی - اموی هنوز فعال به نظر نمی رسد، هر چند نیمه فعال می تواند تلقی شود.

2. جنگ صفین

در جنگ صفین مهم ترین رویارویی میان امویان و هاشمیان و نیز تقابل ایمان اصیل بانفاق و فرصت طلبی بود و شکاف شهرنشینی - بادیه نشینی هنوز غیرفعال بود. این جا نیز دو شکاف فوق به صورت متراکم یکدیگر را تقویت و زمینه تعارض را فراهم می آوردند. در این واقعه، شکاف سنت اسلامی - سنت جاهلی نیز فعال بود. نتیجه آن که جامعه بر اساس شکاف های فوق کاملاً رویارویی هم قرار گرفته بود.

3. جنگ نهروان

در این جا حادثه جنگ عمدتاً بر شکاف بادیه نشینی - شهرنشینی استوار شده و تعارض سنت اسلامی - جاهلی فعال و تعیین کننده نبود، زیرا فرض آن است که خوارج خود از سنت جاهلی کاملاً ناراضی هستند. شاید بتوان الگوی این جنگ را به صورت الگوی تک شکافی فعال زیر نشان داد:

عمده افراد بادیه نشین ساده نگر شهرنشینان آگاه و فرهیخته

البته باید توجه داشت که در ترسیم چنین الگویی به ورود برخی بادیه نشینان مؤمن و آگاه نیز اذعان کرد؛ اما الگو سازی بر اساس مدل اکثریت صورت گرفته است.

نتیجه گیری

نوشتار حاضر صرفاً در صدد ارائه پیشنهاد الگویی نظری برای تحلیل جامعه شناختی مشکلات حکومت حضرت علی علیه السلام بود. چنین الگویی از یک سو مبتنی بر نظریه اقتدار کاریزماتیک و فرایند عادی سازی آن، از ماکس وبر، می باشد و از سوی دیگر در صدد است تا متوجه سازد که برای تعیین بدیل های مختلف کاریزماتیک از یک سو و تحلیل پدیده های سیاسی این عصر از سوی دیگر، توجه به نظریه شکاف های اجتماعی و تاثیر آنها بر زندگی سیاسی ضروری است. در مورد شناسایی و تطبیق شکاف های فوق بر حکومت حضرت علی، ممکن است اصلاحاتی لازم باشد و مدل های فوق صرفاً به عنوان پیشنهاد اولیه مطرح می گردد.

پی نوشت ها :

(*) حجة الاسلام و المسلمین غلامرضا بهروزلک، دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس.

1. Hamid Dabashi, Authority in Islam, (New Brunswick, Transaction Publishers, 1980).

2. ر.ک: ویلیام مونتگمری وات، فلسفه و کلام اسلامی، ترجمه ابوالفضل عزتی (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی،

- 1370) ص 19 - 54; برایاترنر، ماکس وبر و اسلام، ترجمه سعید وصالی (تهران: نشر مرکز، 1379) ص 37 - 67.
3. ماکس وبر، اقتصاد و جامعه، ترجمه عباس منوچهری و دیگران (تهران: انتشارات مولی، 1374) ص 402 - 450.
4. See: A Sayer, Method in Social Science: Arealistic Approach (London: Routledge, 1996).
5. P. Hitti, History of the Arabs (New York: St. Martin's Press, 1970) P. 8, Cited From; H. Dabashi, op. cit, P. 18.
6. در مورد قصی بن کلاب و اقدامات او ر.ک: احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی (تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، 1362) ج 1، ص 304 - 311.
7. برایان ترنر، پیشین، ص 48.
8. حجرات (49) آیه 13.
9. همان، آیه 10.
10. ماکس وبر، پیشین، ص 402.
11. H. Dabashi, op. cit, P. 84.
12. حاتم قادری، تحول مبانی مشروعیت خلافت (تهران: انتشارات بنیان، 1375).
13. H. Dabashi, op. cit, P. 120.
14. ویلیام مونتگمری وات، پیشین، ص 41.
15. ر.ک: ابوالقاسم فنایی، درآمدی بر کلام جدید و فلسفه دین (قم: نشر معارف، 1377) ص 85 - 100.
16. حسین بشیریه، جامعه شناسی سیاسی (تهران: نشر نی، 1374) ص 95 - 99.
17. شیخ مفید، الجمل (قم: مکتبه الداوری، بی تا) ص 121.